

سفر

من يك نقال هستم! / گفتگو با نقاش قصه گوی، سحر میرزایی < ۹۷
عناصر کمدی در فیلم يك، دو، سه (One, Two, Three) / سمیع الله عطایی < ۹۸



گفتگو: تقی واحدی

نقاشی آمانور در شهر مزار شریف امر تازه‌ای نیست و نقاشان باسابقه فراوانی را می‌توان در گردگوشه این شهر پیدا کرد که در پهلوی تلاش برای تأمین مایحتاج اولیه زندگی، لحظاتی از شبانه‌روزشان را با رنگ و بوم سپری می‌کنند.

آنچه دهه اخیر را متفاوت از سابق کرده است، ظهور تعداد قابل توجهی بانوی نقاش در این شهر است. سحر میرزایی یکی از این بانوان است. او هم‌زمان با آنکه رشته ریاضی را در دانشکده تعلیم و تربیه می‌خواند و به تدریس در یکی از مکاتب خصوصی می‌پردازد، نقاشی هم می‌کند. البته از یک سال به این سو به هنر قصه‌گویی هم رو آورده است.

اوایل ماه سرطان امسال در پایان یک نشست ادبی در مزار شریف، سحر میرزایی قصه «سوپ سنگ» را نقل کرد که مورد استقبال حاضران قرار گرفت. برای این گفتگو در همان روز صورت گرفت. برای شناخت بیشتر از او می‌خواهم که این گفتگوی کوتاه را مرور کنید.

من یک نقال هستم!

گفتگو با نقاش قصه‌گوی، سحر میرزایی

تجربه می‌شود. اما مردم از نقاشی استقبال چندانی نمی‌کنند. نقاشی در زندگی‌شان جایگاهی ندارد؛ شاید به خاطر اینکه مشغولیت‌های دیگرشان بیش از حد است.

- به عنوان یک نقاش خودت شخصاً با چه مشکلاتی روبه‌رو هستی؟

- من مشکل خاصی از لحاظ امکانات و جای ندارم و مشکل من کمبود زمان است. پر شده است با کارهای دیگر. هنوز کارهایم را در حد حرفه‌ای نمی‌دانم. اگر مشکل زمان را نمی‌داشتم، می‌رفتم پیش استادان که حرفه‌ای شوم؛ همچنین مطالعه بکنم راجع به نقاشی. حالا نقاشی را فقط برای خالی کردن خودم دنبال می‌کنم.

- امروز قصه‌گویی هم کردی. می‌شود بیشتر برای ما توضیح بدهی که چگونه شد به این هنر روی آوردی؟

- بلی. از پارسال شروع کردم. به این صورت که پارسال از سوی دولت ایران یک مسابقه قصه‌گویی اعلام شد در این شهر. کسانی که مشتاق بودند، شرکت کردند. یک مسابقه سه دوره‌ای بود. از میان بیش از صد نفر، چهل نفر انتخاب شد و از چهل نفر، پانزده نفر. در نهایت کلیپ هشت نفر به ایران فرستاده شد که از میان آن، من به عنوان نفر اول برگزیده شدم و دعوت شدم به ایران. در ماه سنبله به شهر اصفهان رفتم. یک مسابقه بین‌المللی بود میان قصه‌گویان پانزده کشور. هشت نفر به عنوان قصه‌گوی برتر انتخاب شدیم و برای ما لوح تقدیر داده شد.

- در قصه‌گویی با چه دشواری‌هایی روبه‌رو هستی؟

- مشکل قصه‌گویی برای خانم‌ها این است که مکان مناسبی در این شهر برای آنها مهیا نیست. ما تلاش داریم که چنین مکان مناسبی ایجاد شود. اخیراً برنامه قصه‌گویی را در دفتر «ایبسو» برپا کرده‌ایم. هر هفته حدود پانزده تن از جوانان دختر و پسر را از مکاتب و دانشگاه‌ها دعوت می‌کنند و من برای آنها قصه می‌گویم؛ در مورد سرزمین خود، موضوعات پندآمیز و اجتماعی؛ بعداً آنها نظر می‌دهند که از این قصه چه آموخته‌اند.

- سحر! می‌شود برای ما بگویی که از چه زمانی و چگونه به نقاشی روی آوردی؟

- از چهار سال پیش زمانی که نزدیکی از نقاشان این شهر به نام جمیله شاگردی کردم. البته حالا او رفته است کابل - چهار ماه، پیش او کار کردم و بعد از آن در خانه پیش خودم کار می‌کنم. از شش ماه به این طرف با چند تا از نقاشان شهر ارتباط منظم دارم. معمولاً پنجشنبه‌ها با هم جلسه داریم و در این جلسات نقاشی‌های خود را به هم نشان می‌دهیم و از همدیگر نظر می‌گیریم.

- از چه ابزارهایی برای نقاشی استفاده می‌کنی؟

- رنگ روغن هم کار کرده‌ام، ولی بیشتر سیاه‌قلم یا پنسلی بوده‌اند. حدود چهل تابلوی پنسلی کشیده‌ام که تحفه داده‌ام برای آشنایان و اقوام. آنها چوکات کرده‌اند و در خانه‌های خود نصب کرده‌اند. پانزده تا رنگ روغن کار کرده‌ام که اکثرشان را تحفه داده‌ام. فقط دوتا [پیش خودم] مانده. تا هنوز قصد فروش نکرده‌ام.

- در نمایشگاه‌ها هم شرکت کرده‌ای؟

- یکی از آثارم را به نام «کوزه شکسته» در نمایشگاه عزم آزادی در شهر مزار شریف شرکت دادم. این نمایشگاه سال گذشته از سوی «ایبسو» برگزار شده بود. ایبسو دفتری است که در راستای حمایت از فعالیت‌های هنری کار می‌کند و از سوی آلمان‌ها حمایت می‌شود.

- وضعیت نقاشی را در این شهر چگونه می‌بینی؟

- روبه‌رشد است. سبک‌های متفاوتی در اینجا



عناصر کمدی در فیلم یک، دو، سه (One, Two, Three)



سمیع الله عطایی

شناسنامه فیلم:

عنوان فیلم: یک، دو، سه

کارگردان: بیلی وایلدنر

نویسندگان: ای. ای. ال دیاموند و بیلی وایلدنر

بازیگران: جیمز کاگنی، هورست بخهولتز، پاملا

تیفین، آبلین فرانسیس

محصول: آمریکا ۱۹۶۱

می شود. او همچنین ۵ بار دیگر جایزه اسکار را برای بهترین فیلمنامه، بهترین تهیه کننده و دستاورد یک عمر به دست می آورد. اساس سینمای وایلدنر بر فیلمنامه و اهمیت ویژه و شدیدی که او برای این مقوله قابل می شود، بنا شده است. این نکته را می توان از یکی از مشهورترین جملات وی متوجه شد که می گوید: «با تمام شدن فیلمنامه، هشتاد درصد فیلم ساخته می شود».

از نگاه ارسطو، کمدی تقلید و محاکاتی است از اطوار و اخلاق زشت، نه اینکه توصیف و تقلید بدترین صفات انسان باشد؛ بلکه فقط تقلید و توصیف اعمال و اطوار شرم آوری است که موجب ریشخند و استهزاء می شود. آنچه موجب ریشخند و استهزاء می شود امری است که در آن عیب و زشتی هست؛ اما آزار و گزند از آن (عیب و زشتی) به کسی نمی رسد بلکه از طریق ایجاد لذت و خنده موجب تصفیه احساسات می شود. تعریف ساده و بنیادی کمدی در تئاتر و سینما این است که: «کمدی اثری است که در بیننده شادی و نشاط ایجاد کند و به خوبی و خوشی به پایان برسد؛ اما غنای یک اثر کمدی به مفهومی بستگی دارد که به واسطه آن، تماشاگر به خنده بیفتد».

الدر والسون در کتاب اصول نظری کمدی، کمدی را این طور تعریف می کند: «تقلید یک کنش بی ارزش، استقرار یک بنا، مبنی بر رابطه سراسر منطقی و بوج. کنش بی ارزش، کنشی است که ما آن را جدی نمی گیریم، بیشتر آن را ناچیز و بی اهمیت می بینیم تا موضوع بی اندازه مهم».

هر اثر کمدی مستلزم نشانه هایی است که مخاطب از طریق این عناصر و نشانه ها جذب می شود. البته این نشانه می تواند در ساختار کلی اثر دیده شود مانند: عنوان اثر، شخصیت های فیلم (بازیگران کمدین)، موضوع اصلی داستان فیلم، گفتگو (دیالوگ)، از طریق قرارگیری اشیا و شخصیت های متضاد در کنار همدیگر و یا قراردادن هر چیزی یا هر شخصی در جایگاه متضاد آن و جابه جایی غیرمتعارف و متعادل، اغراق و تندگویی، نوع فیلم برداری (از چه چیزی؟ و چه کسی؟)، نوع صدا در مقابل واکنش مخاطب، نورپردازی و... که باعث احساس هم ذات پنداری مخاطب با شخصیت های اثر می شود. معمولاً احساس غمگینی در مخاطب زودگذر است؛ به دلیل اینکه قهرمان با فکر و تخیل خلاق خویش باعث غافل گیری مخاطب می شود و در هر لحظه ممکن است موقعیت جدیدی را خلق کند.

فیلم های کمدی نیز مانند سایر ژانرهای هنری بر علاوه جنبه های سرگرمی و لذت که در مخاطب دارد، تأثیرات جدی در آموزه های اخلاقی، اجتماعی و فضایل انسانی و یا به نحوی باعث شکل گیری اصطلاح «کاتارسیس» ارسطویی نیز می شود. کمدی دارای انواع مختلفی است که به صورت خلاصه تعریفی از این انواع خواهیم داشت:

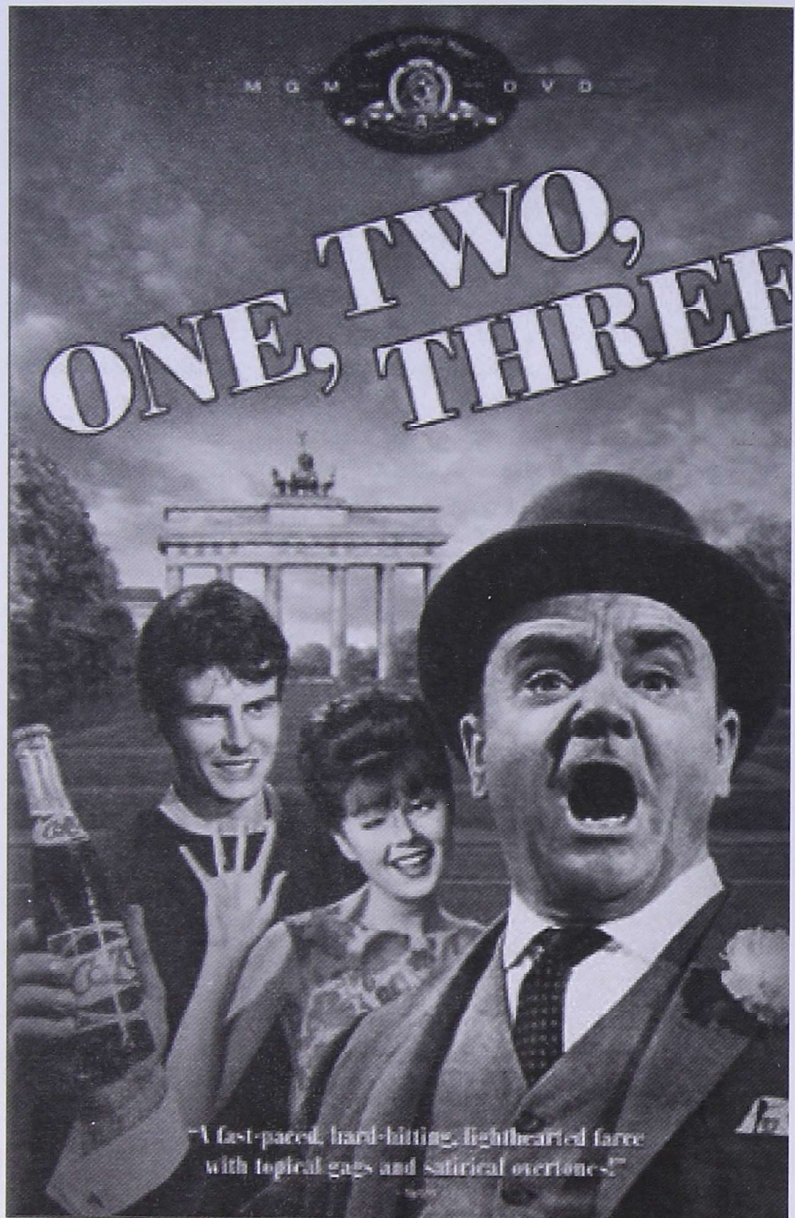
کمدی رمانتیک: این نوع کمدی مشتمل بر حوادث و ماجراهای عاشقانه زنی است که قهرمان کمدی است. البته این عشق علی رغم همه مشکلات و موانع به شادکامی می انجامد.

کمدی طنز: در این نوع کمدی، کسانی که قوانین اخلاقی و اجتماعی را مراعات نمی کنند، مورد تمسخر واقع می شوند و نویسنده از بی نظمی های اجتماعی انتقاد می کند و دغل کارانی که قهرمان کمدی هستند، معمولاً سرنوشت خوبی ندارند.

خلاصه داستان: مک نامارا (با بازی جیمز کاگنی) رییس شعبه کمپانی کوکاکولا در آلمان غربی است که همیشه آرزوی این را داشته تا بتواند رییس کل شعبه های کوکاکولا در اروپا بشود. مشکل بزرگ وی از جایی آغاز می شود که یکی از رؤسای کمپانی طی تماسی تلفنی به او اعلام می کند که دختر باغی اش اسکارلت را برای فراموش کردن عشق های بچه گانه اش نسبت به غربیه ها، به اروپا فرستاده؛ و قرار است اسکارلت به آلمان بیاید تا دو هفته ای را در خانه مک نامارا بماند. مک نامارا که این فرصت را برای رسیدن به خواسته ارتقای درجه اش مناسب می بیند، تمام سعی اش را طی دو ماه استقرار اسکارلت در خانه اش به کار می برد تا سفر آلمان برای او به خاطرهای دل انگیز تبدیل شود. اسکارلت اما از غفلت کوچک مک نامارا استفاده می کند و دل باخته یک جوان کمونیست و تندرو به نام اوتو از برلین شرقی می شود. این در صورتی است که فضای سیاسی حاکم بر آلمان به واسطه تقسیم کشور به آلمان غربی و آلمان شرقی و خصوصاً حکومت کمونیست ها بر آلمان شرقی چندان مساعد نیست؛ و اینها همه در حالی است که پدر اسکارلت قصد می کند برای بازگرداندن دخترش و به بهانه تشکر از زحمات مک نامارا به آلمان بیاید! حالا مک نامارا باید مسائل را در مدت زمان فشرده ای حل و فصل کند...

بیلی وایلدنر (۲۲ ژوئن ۱۹۰۶-۲۰۰۲) کارگردان، فیلم نامه نویس، تهیه کننده آمریکایی اتریشی تبار است. وایلدنر ابتدا در سال ۱۹۴۶ برای فیلم «تعطیلی از دست رفته» و بار دوم در سال ۱۹۶۱ برای شاهکار به یادماندنی «آپارتمان» موفق به دریافت جایزه بهترین کارگردانی از آکادمی اسکار





سر می بردند که با ازدواج دختری ثروتمند و پسری از خانواده‌ای فقیر و یا متوسط به پایان می‌رسید. کمدی‌های اسلیپ استیک: حرکات پرخاشگرانه و قابل توجهی که باعث خنده می‌شود. در این نوع کمدی‌ها بازیگران با پرتاب‌های کبک و شیرینی و با مشت‌ولگد و پرتاب چیزهایی به هوا و به طرف بازیگران دیگر، صحنه را به شکل مضحک به آشوب می‌کشانند.

کمدی‌های سیاه: نوع فیلم و یا نمایش که حس تلخ و سیاهی از طنز را دارد و مسایل جدی چون بیماری، جنگ و یا مرگ را دست‌مایه خود قرار می‌دهد. این گونه فیلم‌ها و نمایش‌نامه‌ها معمولاً سرشت افشاگر دارند و کنش و واکنش‌های به ظاهر مخفی آدم‌ها را نسبت به این واقعیت‌های نامطلوب آشکار می‌کنند.

کمدی‌های هجو: هجو تقلیدی خنده‌دار از یک اثر جدی است. نوعی کمدی که یا با برداشت خنده‌دار از مضمونی جدی و یا انتخاب عناصری از آن و اغراق در این عناصر، عمل می‌کند. مثلاً فیلم «عصر جدید» چارلی چاپلین که هجویه‌ای است بر صنعتی شدن جوامع دیکتاتوری و همچنان هجویه‌ای بر عملکرد سردمداران حکومت برای جنگ‌افروزی و اعمال جنایت.

در فیلم «یک، دو، سه» در قدم اول ریتم سریع و تند کلامی مک‌نامارا قابل توجه و چشمگیر است طوری که به مخاطب اجازه لحظه‌ای فکر کردن را نمی‌دهد که این ریتم سریع هر چه به پایان فیلم نزدیک می‌شویم، تندتر و به اوج خود می‌رسد. و در پایان، آه از نهاد مک‌نامارا به دلیل نقش برآب شدن همه نقشه‌های برمی‌آید و مک‌نامارا به آرزوهای خویش نمی‌رسد؛ بلکه «اوتو» جوانی که خود با داستان خویش به او لباس و شناسنامه خانواده اصیل آلمانی را پوشانده، جایش را می‌گیرد.

این فیلم بر اساس کمدی موقعیت که بیشتر مبتنی بر سرعت در کلام و شوخی‌های کلامی و بازی با کلمات است، ساخته شده. مهم‌ترین ویژگی فیلم نیز همین مسئله کلام و شکل‌گیری موقعیت‌ها است طوری که اگر مخاطب یکی از شوخی‌ها را از دست بدهد، شوخی بعدی جذاب‌تر از قبل می‌رسد.

نکته مهم دیگر درباره «یک، دو، سه» بازی فراموش‌نشدنی جیمز کاکنی در نقش مک‌نامارا است که به ایجاد حس هم‌ذات‌پنداری مخاطب با شخصیت مک‌نامارا و درگیری‌اش با موقعیت‌های مضحک و پیچیده فیلم، به شدت یاری رسانیده است.

این اثر، عقاید کمونیستی و شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری را به باد انتقاد و طنز قرار می‌گیرد. و سه ایدئولوژی فاشیسم، مارکسیسم و کاپیتالیسم را مورد هجو قرار می‌دهد. و یا به تعبیری می‌شود گفت که در این فیلم، شوخی‌ها و نقدهایی از تقابل

کمدی رفتار: این نوع کمدی‌ها اعمال زشت بزرگ‌زادگان و توطئه‌های طبقات اشراف را به نمایش می‌گذارد. تأثیر شادی‌بخش آن در گروه مکالمات خنده‌داری است که مابین شخصیت‌های احمق و گول‌رودپدل می‌شود. در این گونه کمدی، فرارداها و رسوم اجتماعی مورد بررسی قرار می‌گیرد. یکی از مسائل مثلاً نزاع‌های عشقی است. موضوع دیگر، رفتار شوهران حسود نسبت به همسران خود است.

فارس: اثری است که خواننده یا بیننده را از صمیم دل به خنده و می‌دارد و از این رو به آن کمدی سبک نیز می‌گویند. در «فارس» قهرمان را با خیلی بزرگ می‌کنند و یا خیلی کوچک و او را در موقعیت‌های خنده‌داری قرار می‌دهند.

کمدی سانتیمانتال: کمدی پایان قرن ۱۷ در انگلستان که در آن هدف این بود که بیننده را به جای خنده، به گریه بیندازند و این شیوه بعدها در فرانسه هم معمول شد.

کمدی شخصیت: که در آن خصوصیات اخلاقی و یا رفتاری قهرمان که خلاف عرف جامعه است و یا به شیوه‌های اغراق‌آمیز بزرگ‌نمایی شده، مورد توجه و نقد قرار می‌گیرد. از نمونه‌های درخشان این نوع کمدی می‌توان «خسیس» مولیر را با محوریت شخصیتی بسیار مال‌پرست به نام هارپاگون نام برد.

کمدی موقعیت: کمدی حاصل از گرفتار آمدن قهرمان در شرایط ناطلبیده و گاه متضاد با موقعیتش را گویند. در سینما نمونه‌های موفق از این گونه کمدی‌ها خلق شده است.

کمدی اسکروبال: با عرضه شخصیت‌های شاد و شنگول که با بی‌خیالی در دنیای پر از شرارت و شکوه به



این سه ایدئولوژی شکل می‌گیرد که هر سه نگاه در برلین وجود دارد.

مهم‌ترین عناصری که این فیلم را به سمت کمدی موقعیت می‌کشاند، قرار گرفتن مک‌نامارا در ماجرای اسکارلت جوان، دختر رئیس شرکت که دور از چشم مک‌نامارا با «اوتو» جوانی با افکار تند کمونیستی و ضدآمریکایی ازدواج و از او حامله شده است، می‌باشد. این ماجرا در حالی اتفاق می‌افتد که فضای حاکم سیاسی به شدت متشنج و تفکرات ضدآمریکایی کمونیست‌های شوروی در جریان است. از طرف دیگر دلیل آمدن اسکارلت به آلمان، حفاظت‌شدن و فراموش کردن عشق‌های بیجانگانه او به غریبه‌ها می‌باشد؛ و تأکید رئیس به مک‌نامارا برای محافظت هرچه بهتر از دخترش، از طرف دیگر رئیس شرکت قرار است به زودی عازم آلمان شود و از مک‌نامارا و دخترش سر بزند. این موقعیت اصلی داستان است که مک‌نامارا گرفتار آن شده است و حال در فکر نجات از این محاصره است.

ممکن است این خدمت باعث توفیق مک‌نامارا در ارتقای درجه شغلی‌اش شود که هر چه بهتر باید توجه رئیس را جلب کند. از طرف دیگر سروکله‌زدن مک‌نامارا با سایر شخصیت‌ها و عوامل نیز موقعیت او را به شدت تحت تأثیر قرار داده و کار او را دشوارتر می‌کند؛ مثلاً:

موقعیت مک‌نامارا به عنوان همسر و پدر چند تا بچه و همسری که خسته و ناامید از وضعیت زندگی در آلمان و آوارگی‌اش هر روز در یک مکان جدید است. او عزم رفتن به آمریکا را دارد؛ اما مک‌نامارا در پی به‌دست آوردن مدیریت تمام شعب‌های شرکت در اروپا است.

موقعیت او به عنوان معشوقه‌ی منشی شرکت که باید تن به خواسته‌های او نیز باید بدهد.

عنصر دیگری که این اثر را به سمت یک اثر کمدی می‌کشاند، عنصر هجو است که در این اثر مارکسیست‌ها و روس‌ها با نیش و کنایه‌های رفتاری و کلامی به شدت مورد هجو قرار می‌گیرد. بیلی وایلد با عناصری مانند بادکنک و ساعت دیواری و همچنان شوخی‌های زیاد کلامی و همچنان پوشانیدن لباس و عوض کردن شناسنامه او و تبدیل او به یک شخصیت اصیل آلمانی پدرومادارد و دست‌انداختن روس‌ها توسط پوشانیدن لباس زنانه منشی به اشلیمر دستیار مک‌نامارا و... نشانه‌هایی است از هجویات که در این اثر استفاده شده است. فیلم با رژه مردم در برلین شرقی شروع می‌شود. آنها در خیابان سرود می‌خوانند و بادکنک‌هایی در دست دارند که روی‌شان نوشته شده: «آمریکایی به خانه‌ات برگرد!». بادکنک در طول فیلم چند جای دیگر هم ظاهر می‌شود و در هر کدام کارکردی دارد. یک بار به دستور مک‌نامارا بادکنکی که رویش نوشته شده «روسی به خانه‌ات برگرد!» را پشت آگروز موتور

سیکلت اوتو می‌بندند. وقتی او به برلین شرقی می‌رسد، پلیس بلافاصله او را که از همه چیز بی‌خبر است، دستگیر می‌کند.

به این ترتیب مک‌نامارا از شر این جوان آتشین مزاج کمونیست خلاص می‌شود. جای دیگری از فیلم هم اشلیمر، دستیار اجرایی مک‌نامارا با گذاشتن دو تا از این بادکنک‌ها زیر لباسش، خودش را جای منشی بلوند رئیس جا می‌زند و روس‌ها را فریب می‌دهد. ساعت دیواری دفتر مک‌نامارا (که باعث می‌شود اوتو به عنوان جاسوس آمریکایی‌ها شناخته شود) و بطری‌های کوکاکولا (به عنوان رشوه برای عبور بی‌دردسر از مرز دو برلین) هم از جمله اشیایی هستند که در قصه نقش اساسی دارند. روش تعظیم و احترام اتوماتیک‌وار اشلیمر و همچنان کارمندان شرکت نیز یکی از نشانه‌های عنصر تکرار یک عمل هست که بر خلاف میل مک‌نامارا صورت می‌گیرد که این عمل به عنوان یک عادت تکراری و غیرقابل اجتناب با آن درگیر هستند. شوخی‌های کلامی که در آن طنز و کنایه‌های زیادی وجود دارد نیز در این اثر جزء عناصری است که بسیار استفاده شده است. به طور مثال: در اولین جلسه مک‌نامارا با سه نماینده روس برای فروش کوکاکولا به شوروی، یکی از آنها به او سیگار برگ تعارف می‌کند و توضیح می‌دهد که «آنها به ما سیگار می‌دهند و ما به آنها موشک» مک‌نامارا سیگار را روشن می‌کند و به سرفه می‌افتد و می‌گوید: «فکر کنم کوبایی‌ها دارند سیگارهای مزخرفی به شما می‌اندازند.» و یکی از روس‌ها جواب می‌دهد: «نگران نباش ما هم موشک‌های مزخرفی برای‌شان می‌فرستیم». گفتگوهای مثل این را هم زیاد در فیلم پیدا می‌کنیم:

مرد روس: بنابراین این مدارک رو به همراه منشی بلوند در سه نسخه بفرستید به برلین شرقی.
مک‌نامارا: مدارک را در سه نسخه بفرستم یا بلوند را؟

مرد روس: ببین چی کار می‌تونم بکنی...

شوخی‌های بک‌جمله‌ای مثل «عزیزم ساعت ۶:۳۰ میام دنبالت چون قطار ساعت ۷ مسکو رأس ساعت ۸:۳۰ حرکت می‌کنه.» یا «عقلت رو از دست دادی؟ مسکو برای اینکه به ازش بری بیرون نه اینکه بری توش» هم که تقریباً در همه گفتگوهای فیلم وجود دارد.

در صحنه تعقیب و گریز که در برلین شرقی بعد از فریب روس‌ها صورت می‌گیرد و همچنان صحنه پوشانیدن لباس به اوتو، رنگ و تبدیل کردن ماشین اوتو که در مسیر فرودگاه و دفتر مک‌نامارا صورت می‌گیرد به نوعی روش کمدی‌های اسلیپ استیک روبه‌رو می‌شویم. ماشین روس‌هایی که در تعقیب ماشین مک‌نامارا است با صداهای عجیب و غریبی که دارد و نوع رفتار روس‌ها داخل ماشین، جداشدن درب ماشین و سرعت نامتعادل آنها و در نهایت برخورد آنها به دروازه برلین و واژگون شدن ماشین آنها صحنه‌ای از این روش است. نقاشی کردن، علامت اصالت خانوادگی اوتو روی ماشین در مسیر فرودگاه و پاره شدن و دوختن شلوار اوتو در مسیر راه فرودگاه و... نیز جزء تأکیدی است بر عناصر این نوع کمدی.

عشق اوتو به اسکارلت که باعث می‌شود تن به خواسته‌های مک‌نامارا بدهد و پا گذاشتن بر تمام اعتقادات و تفکرات که در دو ساعت انجام می‌شود. این مسئله می‌تواند هم جزء نوع کمدی‌های رمانتیک قرار گیرد و هم جزء کمدی‌های فارس که در اینجا شخصیت اوتو در موقعیت کاملاً مضحک قرار گرفته و در مقابل مک‌نامارا به شدت کوچک می‌شود. ولی از جهتی داستان اوتو و اسکارلت به خوبی پایان می‌یابد.

این نشانه‌ها به علاوه اینکه نشان‌دهنده اجزای عناصر انواع کمدی در یک اثر است، می‌تواند روش‌هایی باشد در جهت برانگیختن مخاطب به بازاندیشی در مورد کنایه‌ها، ایهام‌ها و تناقض‌هایی که در اثر ارائه می‌شود. مثلاً در فیلم «عصر جدید» به شکل کنایی توجه ما به روش‌های متفاوتی که مردم به دیگران غذا می‌دهند و خود از دست دیگران غذا می‌خورند، مخاطب را به این بازاندیشی کنایی فرا می‌خواند؛ در کارخانه، دستگاه به چارلی غذا می‌خوراند و چارلی به همکارش که خود اتفاقاً خوراک دستگاه شده است، غذا می‌خوراند. در فیلم «یک، دو، سه» عوض کردن لباس اوتو و برخورد با روس‌ها و... می‌تواند روشی باشد برای نوع پرداخت کنش و گفتگوی فیلم که هر دو فضایل معینی را صریحاً شرح می‌دهند و با ترفیع می‌بخشد که نمونه‌ای کلاسیک آن «کیمیگر» اثر بن جانسون است که کنش نمایش نامه نشان می‌دهد چگونه طماع به راحتی فریب می‌خورد و یا هاریاگون در «خسبیس» مولیر.

این امر در فیلم «یک، دو، سه» نیز چنین اتفاق می‌افتد: مک‌نامارا برای رسیدن به مدیریت بخش اروپایی شرکت دست به هر کاری می‌زند تا توجه مقام‌های بالاتر را جلب کند؛ اوتو را در رودترین فرصت کاملاً عوض می‌کند؛ زنش را از خودش ناامید می‌کند؛ ولی در پایان داستان زمانی که داستان به اوج می‌رسد، آه از نهاد مک‌نامارا و مخاطبانی که حس هم‌ذات‌پنداری با او داشته‌اند، درمی‌آید. به دلیل اینکه تمام خوش‌خدمتی‌هایی را که او نسبت به رئیسش انجام داده بود و اوتویی را که خود ساخته است، به راحتی جایش را می‌گیرد و تمام رشته‌های مک‌نامارا پنبه می‌شود.

همچنین در هر اثر کمدی حتی بانساط‌ترین و واقع‌گرایانه‌ترین قطعه مسخره به ناچار متضمن ارزش‌های جدی است؛ یا در حقیقت در لابه‌لای تمام عناصر که ظاهراً مسخره و بی‌ارزش جلوه می‌کند، مفهومی کاملاً جدی و بامعنی نهفته است.

